

## کاوشهای لوفور: سیاستهای شهری و حقوق شهروندی ساکنان شهر

### خلاصه

از مباحث قابل توجه در حوزه دانش‌پژوهی و فعالیتهای اخیر مراحل مختلف بازسازی نئولیبرالی هستند که دموکراسی را مورد تهدید قرار می‌دهند. بگونه‌ای که حتی جغرافیدانان و محققان علوم اجتماعی نیز موکداً اظهار داشته‌اند که بازسازیهای اقتصادی و سیاسی شهرها تأثیرات منفی بر حق رای شهروندان دارد. در اکثر تحقیقات و یادداشت‌های اخیر نیز پاسخهای پیشرونده‌ای به این تصرف غیرقانونی امتیازات در شهرها داده شده است. یکی از این گرایشهای متداول جذبه ایده "حقوق شهری" بعنوان راهی برای پاسخ دادن به شهرنشینی نئولیبرالی و توانمندسازی هر چه بهتر شهروندان است. در این مقاله به بحث درباره این موضوع می‌پردازیم که با وجود عهد و پیمانی که در ماهیت حقوق شهری وجود دارد، با اینحال، توجه به این ایده در پیشینه‌های تحقیقاتی این ایده هم بلحاظ نظری و هم بلحاظ سیاسی شهود چندانی ندارد. اما در این مقوله اینکه (1) حقوق شهری شامل چه حقوقی است و اینکه (2) چطور مسائل فعلی عدم حق رای را می‌پذیرد، نامشخص است. در این مقاله با فرض مطالعه و تحلیل دقیق ریشه‌های فکری این ایده یعنی مطالعه کاوشهای لوفور، به مسئله حقوق شهری می‌پردازیم. چنین می‌پنداریم که حقوق شهری در فرضیه لوفور از آنچه در پیشینه‌های تحقیقاتی فعلی مطرح می‌گردد، رادیکالی‌تر، پرمسئله‌تر و نامشخص‌تر به نظر می‌رسد. با این فرضیه نتیجه‌گیری می‌نماییم که حقوق شهری پتانسیل متمایزی برای مقاومت در برابر تهدیدات فعلی برای حق رای شهری ارائه می‌دهد اما با این وجود، نوش دارو نیست و نباید بعنوان یک راه حل کامل برای حل مسائل فعلی بلکه بعنوان راه‌گشایی برای سیاستهای شهری جدید به حساب بیاید یعنی آنچه که آن را سیاستهایی در قبال ساکنان شهر می‌نامیم.

در دسامبر سال 1999 در طول تظاهرات ضد سازمان تجارت جهانی در سیاتل، شبکه فعالیتهای زیست محیطی و جنگلداری آگهی تبلیغات بزرگی را با مضمون: دموکراسی - سازمان تجارت جهانی، از یک جرثقیل ساختمانی آویزان کرد.

باگسترش این مباحث فرای سازمان تجارت جهانی، فعالان و تظاهرکنندگان سیاتل، واشنگتن دی سی، مونترئال گوتبورگ، جنوا، پورتوآلگره و جاهای دیگر برسر این موضوع پافشاری کردند که مسئله اصلی بازسازی جهانی نئولیبرالی محروم ساختن شهروندان دموکراتیک است. استدلال آنها این بود که کنترل از شهروندان و دولتهای منتخب آنها به شرکتهای سهامی چندملیتی و سازمانهای فراملیتی غیرمنتخب تبدیل می‌گردد. عملگرایان شرکت-های بزرگ، سازمان تجارت جهانی، صندوق بین المللی پول، بانک جهانی و موسسات مختلف دیگر را همچون معماران پروژه‌های نئولیبرالی شناسایی می‌کنند که بدنبال شکل خاصی از جهانی‌سازی یعنی بدنبال یکپارچه‌سازی فزاینده عملکرد همه مردم و قراردادن آنها در اقتصاد جهانی سرمایه‌داری در فضای ساده و آزاد می‌باشند. مخالفان این چهارچوب جهانی از قدرت در حال رشد سرمایه و پیگیری نئولیبرالیسمی آن در از بین بردن فزاینده توده مردم و محروم کردن آنها از تصمیماتی در هراسند که دوره جهانی‌شدن را تعیین می‌نماید و در طیف وسیعی از محققان در زمینه جغرافیا، مطالعات شهری، اقتصاد سیاسی و زمینه‌های دیگر نیز این ترس طنین‌انداز است. آنها چنین استدلال می‌نمایند که دور فعلی بازسازی جهانی موجبات افزایش عدم توجه به حق رای، تقویت اقتدارگرایی و به خطر انداختن دموکراسی را فراهم ساخته است.

این استدلال بطور جامع‌تر در زمینه جهانی‌سازی و دموکراسی از سوی جغرافیدانان و دیگر دانشمندان علوم اجتماعی نیز در محتوای شهری پذیرفته شده است. آنها چهارچوبی گریزناپذیر را برای انجام فعالیتهای تجربی ایجاد کرده اند که رابطه میان بازسازی سیاسی و اقتصادی و حکومتداری شهری را مورد بررسی قرار می‌دهد. استدلال آنها اینگونه است که (1) دور کنونی بازسازی اقتصادی - سیاسی شامل تغییرات گسترده در حوزه موسسات حکومتداری شهری است و اینکه (2) هدف این تغییرات حکومتی حقوق سیاسی قائل شدن برای شهروندان با توجه به تصمیماتی است که شهر را

شکل می‌دهند. اگرچه این تغییرات پیچیده شده و به طیفی از نتایجی منتهی گردیده است، اما در این مقاله چنین استدلال شده است که بطور کلی آنها قصد دارند تا کنترل شهرنشینی را افزایش دهند که تصمیم دارند شهرشان را تشکیل دهند. بنابراین، بطور مداوم به تحقیق و بررسی و انجام اقداماتی نیازمند هستیم که می‌تواند استراتژیهای جدید برای مقاومت در برابر جهانی‌سازی نئولیبرالی و برای حق رای دادن به ساکنان شهر را ایجاد نماید.

در میان کسانی که به پاسخهای بالقوه‌ای برای مسئله حق رای دست یافته‌اند، ایده "حقوق شهری" بسیار مورد توجه قرار گرفته است. باینحال، بیشترین بخش کار بطور سیستماتیک نه دقیقاً آن چیزی را توضیح داده است که حقوق شهری شامل آن است و نه بدقت نتایجی را مورد ارزیابی قرار داده است که این ایده می‌تواند برای تشویق ساکنان شهر به همراه داشته باشد. حقوق شهروندی مکرراً مورد بررسی قرار می‌گیرد اما بندرت عمیقاً درگیر آن هستیم (استثنائات ... هستند). در برخی شیوه‌ها، حقوق شهروندی به بخشی از کلمه کلیدی تبدیل شده است و پتانسیل آن برای شرکت در دموکراسی جدید شهری هنوز باید بطور منطقی مورد بررسی قرار داده شود. هدف ما در این مقاله نه فقط دفاع از مسئله حق شهروندی بلکه بررسی منطقی آن است. هدف ما (1) تنها تفسیر جزئیات آن چیزی نیست که حق شهروندی لوفور متضمن آن است بلکه قصد داریم (2) برخی از نتایجی را ارزیابی نماییم که ممکن است برای دموکراسی شهری در مواجهه با بازسازی جهانی به همراه داشته باشد. در این مقال به دنبال این اهداف با بازگشت به نوشته‌های لوفور و درگیر شدن در یک نمایش دقیق و ارزیابی ایده لوفور هستیم. نظریه لوفور یک شروع خوب برای تحلیل منطقی و با جزئیات بیشتر مسئله حق شهروندی و کاربرد آن برای دموکراسی شهری است. استدلال ما این است که حقوق شهروندی مطرح شده از سوی لوفور چشم اندازی باز، بسیار رادیکالی، پرمسئله از سیاستگذارهای شهری نسبت به دیدگاه مطرح شده در مقاله فعلی را ارائه می‌دهد. لوفور جایگزینی کامل و مستقل برای ساختارهای فعلی شهرنشینی را ارائه نمی‌دهد بلکه، سیاستهای شهری جدیدی را در نظر دارد و از آنها دفاع می‌نماید که آن را سیاستهای شهری در قبال ساکنان می‌نامد و کاملاً مشروط و تصادفی است یعنی ممکن است نتایج قابل قبول یا غیرقابل قبولی برای ساختار فضایی و اجتماعی آن شهر به همراه داشته باشد. این حق شهروندی رویکردی را ارائه می‌دهد که در ابتدای امر هیجان‌انگیز است چراکه جایگزینی رادیکالی را ارائه می‌دهد که مستقیماً ساختار فعلی

سرمایه‌داری و لیبرال دموکراتیک شهروندی را به چالش می‌کشاند و مجدداً به فکر وامی‌داری و نیز غافلگیرکننده است چراکه نمی‌دانیم این سیاستهای شهری جدید چه نوع شهری را ایجاد خواهند کرد. آنها می‌توانند به عنوان یک چالش واقعی دموکراتیک برای حاشیه‌سازی و سرکوب کردن ایفای نقش کنند اما همچنین می‌توانند اشکال جدید سلطع را بازنویسی کنند. بنابراین، اندیشیدن منطقی و دقیق به مسئله حقوق شهروندی حائز اهمیت است چراکه درک آن نمی‌تواند به مفهوم تکمیل یک انقلاب شهری جدید باشد. پس این آغاز کار است.

### مسئله: بازسازی جهانی و کاهش اهمیت حق رای در شهرها

محبوبیت فعلی ایده حقوق شهروندی تاحدی نتیجه افزایش نگرانی دانشمندان علوم اجتماعی و جغرافیدانان در خصوص کم‌رنگ شدن فرضیه دموکراسی و حق رای در شهرها است. تحقیقات درباره سوالاتی در زمینه دموکراسی، شهروندی و جهانی‌سازی گسترده و متنوع است. ما در این مقاله به آزمون مسئله حقوق شهروندی در مقابل تمامی جوانب این پیشینه تحقیقاتی نخواهیم پرداخت. در این مقاله بر مباحثی تمرکز و توجه خواهیم داشت که از سوی اقتصاددانان سیاسی در حوزه جغرافیا مطرح گردیده است یعنی کسانی که دوره مدرن سالهای 1970 بازسازی جهانی را شامل تغییراتی می‌دانند که در طی آن شهرها به حکومت‌گرایی پیدامی‌کنند. همچنین در این مقاله همچنین استدلال ما بر این است که حکومت به سه شیوه اصلی دوباره شکل می‌گیرد. (1) بازخونی می‌شود (2) سیاست به دور از توزیع مجدد و بسوی رقابت جهت‌گیری می‌یابد. (3) بسیاری از توابع دولتی به بدنه‌های غیردولتی و شبه دولتی تغییر شکل می‌دهند. این تغییر آخر به نوعی تغییر از دولت به حکومت اشاره دارد و این سه تغییر نگرانی در خصوص افزایش از بین رفتن حقوق سیاسی شهروندی بویژه با توجه به کنترلی که بر روی تصمیماتی اعمال می‌کنند را به اثبات رسانده‌اند که جغرافیای شهری را شکل می‌دهد.

### تعویض مجدد

محققان چنین استدلال می‌کنند که حکومت چنان در حال تعویض مجدد است که گویی موسسات درمقیاسهای زیر و فراملی در قدرتهای بزرگتری قرار می‌گیرند. همچنان که حرکت‌هایی در جهت ایجاد موسسات دولتی جدید درمقیاسهای فراملی همچون اتحادیه اروپا، سازمان تجارت جهانی و یا انجمن ملتهای جنوب غربی آسیا شکل گرفته

است. همانطور که ایالات ملی کنترل را از مقیاسهای ملی به مقیاسهای محلی و منطقه‌ای محول می‌کنند جوانب زیرملی مقیاس‌بندی شامل موسسات محلی است که مجوزها و مسئولیتهای بیشتری را می‌پذیرند. این انتقال قدرت (تفویض اختیارات) بدین معنا است که موسسات دولتی محلی بطور فزاینده‌ای مسوولیت وظایفی همچون توسعه اقتصادی و خدمات اجتماعی و تاسیس زیرساخت‌ها و برنامه‌ریزی فضایی را برعهده دارند از این منظر موسسات حکومتی در شهرها بزرگترین مسوولیت و اختیارات را برای اعمال سیاستها در مناطق شهری برعهده دارند. آنها در مقیاس‌های بزرگتر بویژه در مقیاس ملی به موسسات حکومتی کمتر احتیاج دارند.

### جهت‌گیری سیاسی

افزایش استقلال موسسات حکومتی محلی با تغییر در جهت‌گیری سیاسی همراه شده است. تغییر اصلی در جهت رقابت یعنی در زمینه بازسازی نئولیبرال بوده است و موسسات حکومتی محلی تاکید بیشتری بر حفظ رقابت اقتصادی منطقه دارند. حکومت محلی بیشتر با طرحهای توزیع مجدد در مقیاس ملی همراه بوده است که بمنظور برانگیختن تقاضای مشتری و حمایت از اقتصاد ملی مبتنی بر تولید انبوه و مصرف انبوه طراحی شدند. از آنجاییکه بازسازی اقتصادی، اقتصاد محلی را بطور فزاینده‌ای نسبت به عملکرد اقتصاد ملی کاهش داده است، دولتهای محلی بیشتر درگیر تضمین رقابت تاثیرگذار منطقه محلی در اقتصاد جهانی هستند. رهبران محلی دیگر احساس نمی‌کنند که بتوانند برای دفاع از ثروت اقتصادی در محل خود به سیاستگذاران ملی متکی باشند. بنابراین، در این مقاله به بررسی تبدیل شدن توسعه اقتصادی و رقابت به ضرورتی اولیه می‌پردازیم که سیاست‌گذارهای محلی را بحرکت درمی‌آورد. فضاهای محلی بطور فزاینده‌ای در جهت عرضه و جذب سرمایه‌گذاری در مناطق محله مداخله می‌کنند. یعنی آنها به انتقال تکنولوژی برای تحریک رشدی همراه با فن‌آوری بالا کمک می‌کنند و نقش مهمتری را در برنامه‌ریزی و تامین مالی زیربنایی ایفا می‌نمایند و طراحی آموزش شغلی را بمنظور ایجاد یک نیروی کار انعطاف‌پذیر برای اقتصاد جدید پیشنهاد می‌دهند.

### حکومت

در مسیر حرکت از توزیع مجدد تقاضا و بسوی رقابت عرضه‌گرا، حکومت محلی جستجویی کارا با سازماندهی مجدد ساختار کلی را آغاز کرده است. این سازمان خدمات خود را با سازمانهای داوطلب و شرکتهای خصوصی آغاز کرده است و نهادهای شبه دولتی مانند کوانوها برای آموزش و شوراهای سازمانی، شرکتهای توسعه شهری و مشارکتهای خصوصی - عمومی را ایجاد نموده است تا بسیاری از اقدامات دولت محلی را پیش ببرد. به منظور تضمین رقابتی‌تر بودن در اقتصاد جهانی، دولت محلی برخی از عملکردها را برون سپاری کرده است بطوریکه می‌تواند با تنظیم مجدد به یک شرکت انعطاف‌پذیر شبیه باشد. دولت محلی بر مراقبت از مشتری، سلسله مراتب مدیریتی بالاتر و پایین‌تر، تحریم بودجه، مهارتهای چندگانه و انعطاف‌پذیری نیروی کار، نقش کلیدی اطلاعات و فن‌آوری اطلاعات و تصویب ایده‌های مدیریتی جدید تاکید داشته است. بطورکلی، بحث برسر این موضوع است که تغییر از دولتی محلی به حکومت محلی در حال انجام است و در تلاش برای رقابت برای مرکز سرمایه‌گذاری سیال فزاینده، دولت محلی (دولت) بسیاری از قدرتها و وظایف را انتقال داده است تا شبکه‌هایی از موسسات دولتی، نیمه‌دولتی و غیردولتی را به شکل مجموعه‌ای درآورد و نتیجه یک مجموعه بسیار پیچیده و بسرعت در حال تحول از موسساتی است که بر مناطق شهری حکومت می‌کنند. دراصل، محققان نگران اصول اخلاقی حکومت جدیدی هستند که بویژه از طریق ضرورت انباشت سرمایه‌داری به حرکت درمی‌آید. این حکومت از ناکارآمدی و نامناسب بودن مشاوره دموکراتیک بدلیل شرایط اقتصادی فعلی اجتناب می‌کند. بعلاوه، موسسات حکومتی جدید بطور فزاینده‌ای خارج از دولت محلی قرار دارند و این بدان معنا است که بیشتر تصمیمات دولتی توسط حامیانی اتخاذ می‌گردد که مستقیماً پاسخگوی رای‌دهندگان محلی و کنترل متعارف دموکراتیک نیستند. بطور خلاصه، ترس از این مسئله وجود دارد که این موسسات جدید و الزامات سیاست جدید آنها ساکنان محلی را از تصمیماتی محروم می‌سازد که شهر آنها را شکل می‌دهد. بطورکلی، تحقیقات در خصوص جهانی‌سازی و تغییر حکومت شهری نیاز فوری به استراتژیهای جدید را بیان داشته است تا انحلال رو به رشد شهرنشینان را بی‌اثر سازد.

تحقیقات در خصوص چنین استراتژی‌هایی آغاز گردیده است و اکثر آنها شامل رسیدگی عملی به کار جنبش‌های جدید در میان جمعیت‌های شهری حاشیه‌نشین است که از شکلی از کنترل دموکراتیک جدید دفاع می‌کنند. در میان

دانشگاهیانی که در حال تحقیق در خصوص جایگزینی برای بی اعتبارسازی نیولیبرال هستند، بسیاری نیز بدنبال کشف حقوق شهری بعنوان یک فرصت امیدوارکننده می باشند.

باینحال، متأسفانه، تعداد کمی در دانشگاه و خارج از آن درست جزئیاتی را بیان داشته‌اند که در مفهوم حقوق شهروندی قرار می‌گیرد. اما مزایا یا زیان‌هایی که باید برای امتیازات ساکنان شهری داشته باشد را ایجاد نکرده‌اند. در حالیکه این تحقیق برای مشخص شدن موضوع، ابتکاری، تحریک کننده و نیکو بنظر می‌آید. باینحال، تفسیر و ارزیابی دقیق و کوتاهی از ایده حق شهروندی دران بیان گردیده است. ما با کمبود توضیحات جامع در خصوص مضمون حق شهروندی و یا اینکه چطور می‌تواند حقوق جدید را به چالش بکشد یا آنها را تعریف کند و یا جایگزین نماید، روبرو هستیم. بعلاوه به مفهوم درستی از اینکه چطور حق شهروندی باید به مسائل مربوط به حق انحصاری خاص مرتبط با نئولیبرالیسم شهری بپردازد نیز دست نمی‌یابیم. اختلاف نظر بزرگی میان تعدد و فراوانی اشاره به حق شهروندی و عمقی وجود دارد که این حق در ان عمق کشف می‌شود. بعبارت دیگر، ما از این موضوع در هر اسیم که اگر یادآوری اخیر را ارائه دهیم، بخش بعدی به نوشته‌های لوفور در این خصوص اشاره خواهد داشت. بدین ترتیب، فرضیه ما بر این نیست که فرمول لوفور و ریال ارتودوکس تنها شیوه قابل قبول بیان حقوق شهر است یا اینکه فقط به مفهومی از ارتودوکس نیاز داریم، ترجیحاً به ایده اولیه لوفور بعنوان یک جایگاه منطقی برای آغاز تفسیر نسخه‌ای از تعریف دقیق تر و صریح تر از آنچیزی اشاره می‌کنیم که را داریم که حق شهروندی می‌تواند مستلزم آن باشد. سپس برخی از مفاهیم گسترده ایده لوفور در خصوص روابط اجتماعی و سیاسی در شهرها را کشف می‌نماییم و پتانسیل آن برای مقاومت در برابر روند ضد دموکراتیک شهرنشینی نولیبرالی فوق را ارزیابی می‌کنیم.

### راه حل: حقوق شهری؟

مفهوم لوفور از حقوق شهری در مرتبه اول پیچیده و روان است. آنچه ما در این مقاله ارائه می‌دهیم اصطلاح دقیقی از استدلال‌های لوفور نیست بلکه استدلالی است که از آنها استخراج شده است. ما مجموعه‌ای از اصولی را ارائه می‌دهیم که از مطالعه دقیق نوشته‌های لوفور استخراج می‌گردد. در انجام این کار، سه اثر لوفور یعنی حقوق شهری، فضا و سیاست و تولید فضا را ترسیم می‌کنیم. اینطور فرض می‌کنیم که حق شهری بیان شده از سوی لوفور یک برهان و

استدلال برای کار عمیق دوباره هم بر روی روابط اجتماعی در سرمایه‌داری و هم ساختار جدید لیبرال دموکراتیک شهری است. ارائه حق شهروندی از سوی لوفور نه به مفهوم پیشنهادی برای اصلاحات است و نه پیش بینی مقاومتی یکپارچه، تاکتیکی یا تقسیم‌بندی است، بلکه خواستار بازسازی رادیکال روابط اجتماعی سیاسی و اقتصادی هم در شهر و هم فرای آن است. کلید این ماهیت رادیکالی شکل‌گیری دوباره چهارچوب حوزه تصمیم‌گیری در شهرها در مقوله حقوق شهروندی است. یعنی حقوق شهری شیوه تصمیم‌گیری از سوی دولت را بسوی تولید فضای شهری جهت‌گیری می‌نماید. به تصور لوفور در ازای بکارگیری مشورت دموکراتیک که تنها به تصمیمات دولتی محدود می‌شود، در تمامی تصمیماتی می‌توان این مفهوم را بکار گرفته که در تولید فضای شهری مشارکت دارند. حقوق شهروندی نیاز به بازسازی روابط قدرت را بیان می‌دارد که زمینه تولید فضای شهری می‌باشند و اساساً کنترل را دور از سرمایه و دولت و بسوی شهروندان تغییر می‌دهد.

از آنجاییکه فضای شهری بطور متمرکز در حقوق شهری شکل می‌گیرد، بیان مفهوم لوفور از فضا در یک کلمه حائز اهمیت است. ایده وی شامل آن چیزی است که لوفور آن را فضای درک شده و حمایتی و فضای زندگی می‌نامد. فضای درک شده به فضایی نسبتاً عینی اشاره دارد که افراد در فضایی واقعی در محیط روزانه خود با آن روبرو می‌شوند. فضای حمایتی به ساختارهای فضای ذهنی و ایده‌های خلاقانه و نمایش فضایی آن اشاره دارد. فضای زندگی ترکیبی پیچیده از فضای درک شده و فضای حمایتی است. این فضا یک تجربه فردی واقعی از فضایی در زندگی روزانه را ارائه می‌دهد. فضای زندگی فقط مرحله‌ای غیر فعالی نیست که در آن زندگی اجتماعی گسترش می‌یابد بلکه عنصر تشکیل دهنده زندگی اجتماعی را ارائه می‌دهد. بنابراین، روابط اجتماعی و فضای زندگی بی‌گمان باید دیگر در زندگی روزانه متحد می‌شوند. تولید فضای شهری برای لوفور، لزوماً شامل بازتولید روابط اجتماعی است که در آن محدود شده است. بنابراین تولید فضای شهری به چیزی بیش از یک برنامه صرف برای فضای ذهنی در شهر نیاز دارد و شامل تولید و بازتولید تمامی جوانب زندگی شهری است. پس از نظر لوفور حقوق شهری مانند عجز و تقاضا و حق تغییر و تحول در زندگی شهری می‌باشد.



این تاکید بر فضای شهری حقوق شهری را بوضوح از اشکال فعلی حق رای در دو کراسی لیبرال مجزا می‌سازد. این اشکال عمدتاً در اطراف سازه‌ها، سیاستها و تصمیمات دولت رسمی می‌چرخد. شهروندان دموکرات لیبرال ( که وضعیت شهروندی رسمی آنها بر اساس ملیتشان است) صدای نهادینه شده‌ای در تصمیمات دولت دارند و بنابراین آنها کنترل غیرمستقیمی بر هر فرایند اجتماعی دارند که دولت می‌تواند بر آن تأثیر بگذارد. در مقابل، این حق به مردم عادی امتیازی با توجه به تصمیماتی را می‌دهد که فضای شهری را تولید می‌کنند و این یعنی حقوق مردم را به خطر می‌اندازد. این تغییر ساده بطور اساسی دامنه امتیازات را به فضایی فراتر از ساختارهای دولتی گسترش می‌دهد. بسیاری از تصمیماتی که فضای شهری را ایجاد می‌نمایند چهارچوب دولتی دارند، اما بسیاری نیز خارج از این ساختار اتخاذ می‌گردد. به عنوان مثال، تصمیماتی که به جهت سرمایه‌گذاری بنگاه‌ها در مواد اساسی حقوق شهری قرار می‌گیرند چراکه این تصمیمات نقش مهمی در تولید فضای شهری دارند. این امتیاز مصوب بخاطر تصمیماتی که اتخاذ می‌گردد، حقوق شهروندان را تحت تاثیر قرار دهد، اما از آنجاییکه دولت تنها می‌تواند بر محتوایی تاثیر گذر باشد که در آن سرمایه‌گذاری ( سیاست دریافت مالیات، قانون کار، محدودیت‌های زیست محیطی و غیره) انجام می‌شود و نمی‌تواند چنین تصمیماتی را مستقیماً کنترل کند، بنابراین، این کنترل جزئی و منتشر شده است. حقوق شهری، برعکس، جایگاه ادبی برای ساکنان شهری در جدول مشارکت قائل است زیرا به هر طریقی تصمیم‌گیری می‌کند که به صدای مستقیم تولید فضای شهری کمک می‌کند و می‌تواند برتر از محدودیت‌های موجود ساختارهای فعلی امتیازات شهروندی متعارف باشد.

اینکه دقیقاً مشخص شود که چه کسی تحت حمایت حقوق شهروندی قرار می‌گیرد، حائز اهمیت است. در حال حاضر، امتیازات رسمی به طور عمده بر مبنای شهروندی ملی است. کسانی که شهروندان ملی هستند، در همکاری بجهت تصمیم‌گیری در موضوعات مختلف دولتی واجد شرایط هستند. با اینحال از منظر لوفور این امتیاز حق کسانی است که ساکن شهر هستند، چراکه حق شهروندی خواهان تغییر حول تولید فضای شهری است و شامل کسانی است که در شهر زندگی می‌نمایند، یعنی کسانی که به بدنه تجربه زندگی شهری و فضای زندگی کمک می‌کنند، کسانی که می‌توانند به طور قانونی ادعای حقوق شهری و شهروندی را داشته باشند. حقوق شهری به منظور تقویت منافع

کل جامعه و در درجه نخست همه کسانی که ساکن هستند، طراحی شده است. در حالی که امتیازات معمول افراد تابعه و دارای ملیت آن دولت را صاحب اختیار و امتیاز می‌گرداند، حقوق شهری نیز به شهروندان اختیاراتی می‌دهد. تحت حقوق شهروندی با افرادی بدون حق امتیاز، یک اتفاق بواسطه ملیت یا قومیت یا تولد نیست؛ بلکه از طریق زندگی روزمره در فضایی شهری حاصل می‌شود. از آنجایی که در قرن بیستم، واژه "شهروندی" به طور کلی با عضویت در یک جامعه سیاسی ملی مرتبط شده است، شاید بهتر باشد کسانی که حقوق شهروندی دارند را به جای شهروندان در نظریه لوفور سیتادینز نامید. لوفور با استفاده از این اصطلاح، مفهوم شهروند با حاکمیت/ ساکن را ترکیب می‌کند و چنین استدلال می‌کند که

حقوق شهری باید حقوق شهروندی را به عنوان یک فرد مقیم شهر (سیتدین) و کاربر خدمات چندگانه ایجاد نماید و تصحیح و عملی سازد. از یک سو، حق استفاده از ایده‌های خود را در مورد فضا و زمان فعالیت‌های خود در منطقه شهری اعلام می‌نماید و ...

حقوق شهروندی شامل دو حق اصلی برای شهروندان یعنی حق مشارکت و حق تقدم است. حق مشارکت اشاره به نقش اصلی مردم شهر در هر تصمیم‌گیری دارد که به تولید فضای شهری کمک می‌نماید. این تصمیم می‌تواند تحت نظارت دولت (مانند تصمیمات سیاسی)، سرمایه (تصمیم برای سرمایه‌گذاری / عدم سرمایه‌گذاری)، اتحادیه کارگری چندجانبه (قانون تجارت جهانی) و یا هر ارگان دیگری باشد که بر تولید فضای شهری خاص تاثیر می‌گذارد. بعلاوه، این تصمیم می‌تواند در طیفی از مقیاسها اتخاذ شود و شامل هر سطحی از حکومت (ملی، استانی، محلی) و یا شرکتهایی باشد که در هر مقیاسی (جهانی، ملی، محلی) فعالیت می‌کنند. برای مثال، مردم شهر سیتاتل، در این شهر از حق شرکت در تصمیم‌گیری سرمایه‌گذاری در مرکزی مانند بویینگ (که اکنون در شیکاگو اداره می‌شود) را دارند که می‌تواند بر فضای شهری سیتل تاثیرگذار باشد. لوفور به وضوح اظهار می‌دارد که نقش تصمیم‌گیری مردم شهر باید کنترل شده باشد، اما به صراحت بیان نمی‌دارد که این مرکزیت به چه معنایی می‌تواند باشد. او به صراحت در خصوص تصمیماتی که در راستای تولید فضای شهری از سوی شهروندان اتخاذ می‌گردد، صحبت نمی‌کند. اما واضح است که نقش شهروندان باید مستقیم باشد و مرکزیت داشته باشد. برخلاف ماهیت غیرمستقیم حق رای لیبرال-دموکرات

که در آن صدای ساکنان از طریق موسسات دولتی فیلتر می‌شود، حقوق شهری باید شاهد مشارکت مستقیم ساکنان در تمامی تصمیماتی باشد که در خصوص تولید فضای شهری در شهرشان اتخاذ می‌گردد.

این دستور کار در جنبه دوم حقوق شهری قرار دارد و آن هم حق تصاحب (تملک، تخصیص) است. تصاحب شامل حق ساکنین به دسترسی فیزیکی، اشغال و استفاده از فضای شهری است و بنابراین این مفهوم تمرکز اولیه کسانی بوده است که از حق مردم برای حضور فیزیکی در فضای شهر حمایت می‌کنند. با این حال، لوفور تصور می‌کند که تصاحب یا تملک معنای وسیع‌تر و ساختاری‌تری دارد. نه تنها حق تصاحب حق اشغال فضای شهری تولید شده است، بلکه حق تولید فضای شهری نیز هست به طوریکه نیازهای ساکنان را تامین کند. از آنجا که تصاحب به ساکنان حق استفاده تمام و کمال از فضای شهری در جریان زندگی روزمره را می‌دهد (لوفور، 1996، 179ص)، فضا باید به نحوی تولید شود که امکان استفاده کامل را داشته‌باشند. بنابراین جنبه ارزش استفاده از فضای شهری باید در تصمیم‌گیری‌هایی که فضای شهری را تولید می‌کنند، مورد توجه اولیه باشد. مفهوم فضای شهری به عنوان مالکیت خصوصی، به عنوان کالایی که توسط فرایند تولید سرمایه، دارای ارزش می‌شود (یا برای ارزش‌گذاری کالاهای دیگر مورد استفاده قرار می‌گیرد)، به طور مشخص آن چیزی است که حق تصاحب در مقابل آن قرار دارد.

بنابراین دیدگاه لوفور درباره حقوق در برابر شهر یکی از تحولات بنیادی جامعه شهری و روابط فضایی است. این امر هم روابط شهروندی لیبرال دموکراتیک جاری و هم روابط اجتماعی سرمایه‌داری را دچار تغییر و تحول کرده است. مدل غالب شهروندی به طور کامل بالابردن حق مشارکت است. ایده‌ی لوفور دربرگیرنده چیزی بسیار بیش از گسترش ساختارهای شهروندی لیبرال دموکراتیک پایه‌ریزی شده در مواجهه با تغییرات دولتی است. در عوض اقامت شهری به طور مستقیم با شهروندی ملی به عنوان مبنای غالب برای عضویت سیاسی روبرو می‌شود. از آنجا که شهروندان ویتنام، مکزیک و ایالات متحده همه می‌توانند به طور مساوی ساکنان یک شهر خاص باشند، بنابراین ساکنان باید حق مشارکت بدون توجه به ملیت را داشته‌باشند. از اینرو، حق مشارکت، مفهوم وستفالین را رد می‌کند که در آن تمام وفاداری‌های سیاسی باید به شکل سلسله مراتبی تابع عضویت دولت ملی یک کشور باشند. این یک هویت سیاسی (اقامت) را پیشنهاد می‌کند که هم مستقل است و هم پیش از ملیت با توجه به تصمیماتی که

فضای شهری را تولید می‌کنند، بیان می‌شود. علاوه بر این، همانگونه که در بالا دیدیم، حق مشارکت، تصمیماتی فراتر از دولت را پیش روی ما باز می‌کند. برخلاف اعطای حقوق قانونی معمول و رایج، حق مشارکت، دسترسی تصمیم‌گیری ساکنان را به کل تصمیم‌هایی که فضای شهری را تولید می‌کنند، گسترش می‌دهد. در نهایت، حق مشارکت، بر مشارکت متمرکز و مستقیم شهروندان در تصمیم‌گیریها تأکید دارد. بجای رژیم کنونی که در آن کنترل تصمیمات در تولید فضای شهری بعهده برگزیدگان در سرمایه‌گذاری و دولت است، لوفور ساکنان یک شهر را به عنوان صدای اکثریت و برتر تصور می‌کند.

از سوی دیگر، حق تصاحب یا تملک دربرگیرنده یک چالش صریح و مستقیم در برابر روابط اجتماعی سرمایه داری است. در طول دو قرن گذشته، ارزش‌گذاری فضای شهری یک استراتژی تجمع کلیدی برای سرمایه بوده است و حقوق مالکیت به شرکت‌های سرمایه‌داری حق نظارت و کنترل نسبتاً آزادانه‌ای ارائه کرده است که به موجب آن به تولید فضای شهری برای به حداکثر رساندن ارزش مبادله آن پردازند و حق تملک با توانایی سرمایه برای ارزش-گذاری فضای شهری مواجه می‌شود که اولویت واضح و آشکاری برای ارزش مصرف ساکنان شهری بر فراز نرخ‌های ارزش مبادله شرکت‌های سرمایه‌داری برقرار می‌کند. علاوه بر این، اگرچه به چالش کشیدن حقوق مالکیت به معنی به چالش کشیدن اصول روابط طبقه سرمایه‌دار است اما تصاحب یا تملک، کنترل فضای شهری را مجدد بازنویسی و آماده می‌کند به طوریکه به مقاومت در برابر برتری فعلی حقوق مالکیت و تأکید بر اولویت حقوق بهره‌گیری ساکنان می‌پردازد. حق تصاحب یا تملک هنگامی که با نقش مرکزی برای ساکنان در تصمیم‌گیری همراه شود، یک چالش مستقیم را به مجموعه‌ای از روابط سیاسی-اقتصادی که برای ارزیابی فضای شهری و تجمع سرمایه در دوران مدرن حیاتی بوده است، وارد می‌کند.

راه رادیکالی حقوق در برابر شهر (حقوق شهری) که هم ساختارهای ایجاد شده شهروندی لیبرال متداول و هم سرمایه‌داری را به چالش می‌کشد، وعده خاصی برای مقاومت در برابر فسخ قرارداد با نئولیبرالیسم شهری پیشنهاد می‌کند. با اینحال، این وعده باید با دو نگرانی عمده مطرح شود: (1) حق لوفور نسبت به شهر، پرسش‌های بیشتری نسبت به پاسخهایی که می‌دهد، مطرح می‌کند. و (2) این ویژگی نامشخص احتمال اینکه حقوق شهری می‌تواند

تأثیرات منفی قابل توجهی بر شهرها داشته باشد را همچنان باز می‌گذارد. به عبارت دیگر، سیاست شهری ساکنان لوفور، لزوماً منجر به یک نتیجه خاص نخواهد شد و به منظور ایجاد حس آزادی سیاسی، حقوق شهری ارائه خواهد گردید. در بخش بعدی برخی جنبه‌های سیاست‌های مشروط درجه‌بندی (مقیاس بندی) را که حقوق شهری بنیاد نهاده است، بیشتر توضیح خواهیم داد.

### سیاست‌های مدرج (مقیاس بندی شده، نردبانی شکل) و حقوق شهری

پیگیری سیاست شهری ساکنان در حوزه سیاسی الزاماً در میان دیگر سیاست‌ها شامل یک سیاست چند بعدی مقیاس‌بندی است. این سیاست‌ها شامل ساختار مدرج (مقیاس بندی شده) مشارکت و تعریف مدرج عضویت سیاسی خواهد بود. در نوشته‌های مستدل اخیر در زمینه جغرافیا این مقیاس‌ها مشروط بر وجود سیاست‌های مدرج می‌باشد و نتایج آنها بستگی به فعالیتهای بازیگران سیاسی دارد که نقش غالبی را ایفا می‌نمایند. بنابراین، مقیاس یک واقعیت عینی نیست؛ بلکه از طریق یک فرایند مبارزه سیاسی به شکل اجتماعی ایجاد می‌شود. (آگنیو، 1997؛ برنر، 2001؛ مارستون، 2000؛ اسمیت 1993) و اینکه آیا مقررات مقیاس‌بندی شده جدید، پیش‌رونده یا پس‌رونده هستند، از قبل قابل پیش‌بینی نیست. در مورد حقوق شهری، یک سیاست مشروط درجه‌بندی به تعیین اینکه چه کسی توانمند است (و چه کسی نه) کمک فراوانی خواهد کرد و اینکه این قدرتها چه قدرتهایی خواهند بود را شکل خواهد داد. بر خلاف منظور کاملاً واضح و روشن لوفور، صاحبان حقوق شهری به طور ذاتی آزادیخواه نیستند. او چنین استدلال می‌نماید که ساکنین شهر باید توانمند باشند، اما هم درجه این توانمندسازی (کنترل تا چه حد؟) و هم ویژگی آن (آیا همه ساکنان به یک اندازه قدرتمند و توانمند هستند؟) تحت کشمکش و جدال خواهند بود. کسانی که توسط این سیاست‌ها توانمند شده‌اند، نتایج اجتماعی و فضایی خاصی را که حقوق شهری دارا می‌باشد را تعیین می‌کنند. ما چنین استدلال می‌نماییم که این سیاست‌های مقیاس‌بندی شده دو جنبه اصلی دارند که عبارتند از: کاهش ساختار فعلی مشارکت دموکراتیک، و بازنگری در چگونگی تعریف عضویت سیاسی.

### کوچک‌سازی (تغییر) ابعاد ساختار کنونی مشارکت دموکراتیک

حقوق شهری به معنای کاهش گسترده مقرراتی است که در حال حاضر مشارکت دموکراتیک را مشخص می کنند. در مشارکت دموکراتیک لیبرال، ساختارها به شدت به شهروندی رسمی در دولت ملی پیوند خورده اند؛ شهروندان رسمی در تصمیماتی که دولت می خواهد بگیرد، حق اظهار نظرهای نهادینه و رسمی دارند. از آنجائیکه مشارکت آنها با تصمیمات و سیاست های دولت مرتبط است، مشارکت شهروندان به شیوه ای بسیار متفاوت درجه بندی می شود. شهروندان در یک مجموعه نسبتاً سخت و محکم از مقیاس های موجود از قبل که مشارکت آنها را محدود می کند، ساکن هستند. به عنوان مثال، در ایالات متحده، به شهروندان معمولاً در یک دولت شهری، یک بخش، یک ایالت دولتی و دولت فدرال حقوق مدنی و مجوز اعطا می شود و مشارکت آنها محدود به این مقیاس های موجود است. بدین معنی که آنها در شهرها، ایالت ها، بخش ها و کشورهای عضو غیر از خودشان حق اظهار نظر رسمی ندارند. علاوه بر این، مقیاس هایی که در آنها ساکن هستند، در یک رابطه سلسله مراتبی مرتب شده اند. مقیاس ملی، مقیاس برتر و غالب است به این معنی که آنها باید شهروند دولت ملی باشند تا بتوانند در مقیاس های دیگر مجوز یا حقوق مدنی دریافت کنند. علاوه بر این، در یک سیستم فدرال، هر مقیاس تا حدی تحت کنترل تصمیمات دستگاه های دولتی در مقیاس بزرگتر است. به این ترتیب، سیستم سنجش، رای شهروندانی که به یک بخش موفق رای داده اند را در تصمیماتی در مقیاس دولتی یا ملی لغو شده و بی اثر در نظر گیرد.

از آنجایی که حقوق شهری به طور محکم حول تولید فضای شهری در حال دگرگونی است، مقررات مقیاس بندی شده و مدرج مشارکتی که بر آن دلالت دارند می تواند عمیقاً پیچیده بوده، هم پوشانی و اشتراک بیشتری داشته و قابل انعطاف تر از ساختار فعلی باشند. لوفور چنین استدلال می کند که ساکنان حق دارند به طور مرکزی در تصمیم گیری هایی که فضای شهری را تولید می کن مشارکت نمایند. اما این تصمیمات در طیف وسیعی از مقیاس های متفاوت و در بازه وسیعی از مناطق مختلف عمل می کنند. به عنوان مثال، یک تصمیم فرضی از سوی دولت مکزیک برای تغییر سیاست های مالکیت زمین در ایالت اوآکساکا را در نظر بگیرید، ساختارهای فعلی اعطای حقوق و مجوز قانونی به شهروندان اوآکساکان و به میزان قابل ملاحظه ای به شهروندان مکزیک ای اجازه می دهد که در تصمیم گیری ها تا حدی (به میزان محدود) حق اظهار نظر داشته باشند اما با اینحال، اصلاحات ارضی در اوآکساکا می تواند به شدت بر مهاجرت

از اوکاساکا به لس‌آنجلس (در میان دیگر مکان‌ها) تاثیرگذار و در گذشته نیز این تاثیر وجود داشته است. چنین تصمیمی به احتمال زیاد در تولید فضای شهری در لس‌آنجلس با تغییر جغرافیای جمعیت مداخله خواهد کرد. بنابراین، تحت حقوق شهری، ساکنین لس‌آنجلس حق دارند تا در تصمیمات دولت مکزیک به طور متمرکز شرکت نمایند. چنین حقوقی، سلسله مراتب نسبتاً شسته و رفته و مدرج تو در تویی را که در حال حاضر آزادی‌های دموکراتیک و مفروضات وستفالین را مشخص می‌کند، گسترش می‌دهد. در این مثال، دسترسی شهروندان لس‌آنجلس فراتر از مرزهای لوس‌آنجلس، کالیفرنیا و ایالات متحده بوده و هم به مکزیکوسیتی و هم به بخش‌های روستایی مکزیک گسترش می‌یابد. این مقررات به آنجلانو سیتادینس یک کرسی در مجلس اوکاساکا و در مکزیکوسیتی اعطا می‌کند و سلسله مراتب نهفته فعلی را با یک دیدگاه پیچیده از مقیاس‌های همپوشانی شده و مجدداً شکل گرفته اعطا می‌کند، بطوری که این سلسله مراتبها دیگر در ساختار بندی مشارکت برتری و تسلطی ندارند. همانطور که این مثال نشان می‌دهد، حقوق شهری بر تغییرات رادیکالی در ساختار قدرت سیاسی دلالت دارد. این تحولات فرصت‌های بی شماری را پیش روی شهروندان باز می‌کند. بنابراین پیش بینی اینکه آیا حقوق شهری به نتایج مطلوب منجر خواهد شد یا خیر، بسیار دشوار است. در مثال اوکاساکا، یکی از این پیامدهای منفی نتیجه‌بخش فعالیت مردمان سفیدپوست و پولدار لس‌آنجلس برای حذف غیر سفیدها و اوکاساکانهای فقیرتر در شهر خواهد بود. بعبارت دیگر، در چارچوب دیگری، ساکنان سیوداد جوارز ممکن است از همان قدرت برای رسیدن به اهداف مختلف استفاده نمایند. از آنجا که آنها در تصمیم‌گیری‌های سرمایه‌گذاری TNC در شهر حق اظهار نظر و رای‌دهی دارند، بنابراین می‌توانند از حق مشارکت خود برای جلوگیری از ورود تخلیه بار بنزن از سوی شرکت شیمیایی آمریکایی به ریو گراند استفاده نمایند و در نتیجه در مقابل بی‌عدالتی زیست محیطی در امتداد مرز ایالات متحده و مکزیک مقاومت می‌نمایند. بدین ترتیب، این دستورکار افراد قدرتمندی است که نتایج اجتماعی و فضایی حقوق شهری و سیاستهای درجه بندی آن را تعیین خواهند کرد.

علاوه بر چنین سیاستهای وسیعتری، توسعه سیاست شهری شهروندان همچنین شامل مذاکره در خصوص مقیاسهای کوچکتر مانند مذاکره بین مقیاس شهری و زیر مقیاسهای آن می‌گردد. سوال مهم و مرکزی این است که آیا تحت

حقوق مشارکت کاملاً برابر ساکنان در فرآیندهای تولید فضای شهری، مقیاس شهری وجود آمده می‌تواند زیر مقیاس - های خود را از بین می‌برد؟. ما می‌توانیم از گفته‌های لوفور چنین استنباط نماییم که تمام شهروندان حق مشارکت مساوی در فرآیندهای بزرگ تاثیرگذار بر کل منطقه شهری را دارند. به عنوان مثال، اگر یک شرکت بسیار بزرگ مانند بوئینگ تصمیم بگیرد که تولید هواضا را از سیاتل به خارج منتقل کند، این امر تا حد زیادی جغرافیای اقتصادی کل منطقه شهری را تحت تأثیر قرار خواهد داد و همه ساکنان سیاتل به وضوح حق مشارکت متمرکز در چنین تصمیم‌گیری را خواهند داشت. با این حال، هنوز مشخص نیست که چگونه می‌توان از عهده تصمیماتی برآمد که تاثیرات محلی بیشتری بر روی مقیاس‌های برون‌شهری دارند، نمونه جادویی این تصمیم‌گیریها، ایجاد یک فروشگاه کوچک یا یک مرکز اجتماعات در یک مکان خالی در یک محله خاص است. با فرض اینکه هر دو در ابتدا توسط ساکنین محله مورد استفاده قرار گیرند و آنها متحمل تاثیرات این تغییر قرار بگیرند، آیا کسانی که در این محله زندگی می‌کنند نسبت به ساکنان شهری خارج از این محله حق دخالت بیشتری در تصمیمات متمرکز دارند؟ واضح است که این تصمیم فضای شهری را تولید می‌کند و بنابراین همه ساکنان شهر حق دارند که در آن شرکت نمایند، اما آیا این حقوق در مقیاس‌های برون شهری به حدی متفاوت خواهد بود که ساکنین محله در تصمیم‌گیری حق اظهار نظر بیشتری داشته باشند؟ و اگر این چنین باشد، چگونه تاثیر مقیاس‌بندی شده و مدرج هر موضوع و تخصیص حقوق مربوط به آن تعیین می‌گردد؟ در بیشتر موارد منفی، اگر حقوق در مقیاس برون شهری متفاوت باشد، آنگاه مشاهده اینکه چگونه محله‌های ثروتمند می‌توانند از قدرت توسعه یافته خود برای مسدود کردن سکونت کم درآمدی در منطقه‌شان و تقویت جدایی مسکونی استفاده کنند، بسیار آسان است. این در حالی است که در موارد دیگر مثلاً تصمیم در مورد یک ایستگاه خاص در یک سیستم راه آهن رفت و برگشتی در سراسر منطقه این مسئله وضوح چندانی ندارد. واضح است که این ایستگاه تاثیر همسایگی خاصی دارد، اما سایت و ویژگی‌های ایستگاه (به عنوان مثال، جایی که در آن قرار دارد و اینکه بالای زمین یا زیر آن است) بر جغرافیای حمل و نقل کل منطقه تاثیر می‌گذارد. در چنین مواردی، پرسش در مورد اینکه چه کسی و به چه میزان می‌تواند مشارکت کند پیچیده‌تر شده و وابسته به نتیجه مبارزات سیاسی است.



## تغییر مقیاس تعریف عضویت سیاسی

مطابق بررسیها، لوفور بسیار مشتاق است که ساکنان شهری را به عنوان کلیدی به سوی دربرگیری (شمول) سیاسی تعریف نماید. او چنین استدلال می‌کند که کسانی که در یک شهر زندگی می‌کنند نسبت به آن دارای حقوقی می‌باشند. این معیار یک راه جایگزین برای ایجاد تصور تعاریف مقیاس‌بندی شده و مدرج از جامعه سیاسی را تشکیل می‌دهد. ایده برتری عضویت سیاسی فعلی، ایده وستفالین است که در آن عضویت توسط شهروندی ملی یک فرد تعریف می‌شود. در این طرح غالب، عضویت در جوامع سیاسی در مقیاس‌های دیگر یعنی شهری، منطقه‌ای یا جهانی، تابع عضویت در جامعه ملی است. برعکس، اصل محل سکونت، یک مقررات مدرج را تصور می‌کند که در آن مقیاس شهری یک مقیاس برتر و غالب است که در آن جامعه سیاسی تعریف می‌شود. تحت حقوق شهری، مقیاس‌های دیگر جامعه، تابع مقیاس اجتماع شهری ساکنین است. یک فرد ممکن است هنوز بخشی از یک جامعه ملی باشد، اما از آنجایی که بدون توجه به ملیت، می‌تواند در شهر به طور برابر زندگی کند، بنابراین سکونت شهری ابتدا باید در مقیاس جامعه سیاسی تعریف گردد. بنابراین حقوق شهری به حمایت از یک مجموعه جایگزین از ارتباطات داخلی مقیاس‌بندی شده و مدرج پرداخته و به بحث و گفتگو درباره یک دیدگاه برتر و غالب شهری از عضویت سیاسی علاوه بر یک دیدگاه برتر و غالب ملی می‌پردازد (به شکل 1 نگاه کنید).

تغییر مقیاس جامعه سیاسی به این شیوه اکنون بیشتر از گذشته ممکن است. بسیاری از محققان به تازگی این استدلال را مطرح کرده‌اند که برتری (هژمونی) سازمان سیاسی و اقتصادی در سطح ملی، در نتیجه تغییرات جهانی سیاسی - اقتصادی در حال بی‌ثباتی است. آنها اظهار داشته‌اند که اشکال جدید شهروندی، عضویت سیاسی و هویت، به ویژه در مناطق اصلی اقتصاد جهانی مانند اروپا و آمریکای شمالی در حال گسترش است. آنها چنین استدلال می‌نمایند که شهروندی ملی و هویت ملی یک چارچوب غالب برای زندگی سیاسی به همان اندازه که زمانی بوده نیست. حقوق شهری هم از این شرایط بی‌ثباتی مدرج و مقیاس‌بندی شده بهره مند خواهد شد و هم به این اوضاع بی‌ثباتی اضافه می‌گردد. با این وجود، چنین رویکرد رادیکالی از روابط مدرج که عضویت سیاسی را تشکیل می‌دهد، شامل درگیری و نزاع است. رابطه بین ساختار مقیاس‌بندی شده فعلی و آنچه توسط حقوق شهری فرض می‌شود، باید از

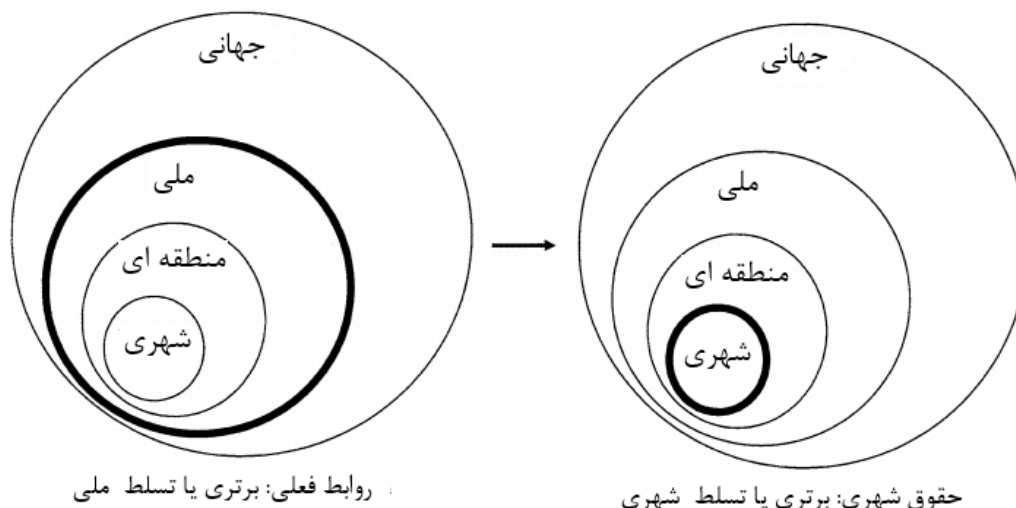
طریق کشمکش‌های سیاسی مورد مذاکره قرارگیرد. آیا حقوق شهری کاملاً مستقل از ملیت عمل می‌کند یا تا حدودی مستقل است؟ به چه طریقی؟ اگر چه برای لوفور حقوق شهری به طور کامل مستقل از ملیت است، اما در عمل این دو هویت احتمالاً باید در یک قرار مصالحه و سازش مورد مذاکره قرارگیرند و این روابط باید از طریق ارتباط با هویت‌های سیاسی غیرملی (بر اساس جنسیت، قومیت، محیط زیست و غیره) که در حال حاضر اهمیت آنها در حال افزایش است، پیچیده‌تر گردد.

مبارزه‌ای که بر فراز آن مقیاس در تعیین شمول سیاسی غالب باشد، بسیار مهم است زیرا این مقیاس داخل و خارج عضویت سیاسی را مشخص می‌نماید. این استدلال دقیقاً همان چیزی است که توجه اسمیت به مقیاس ملی را جلب می‌نماید و وی چنین استدلال می‌نماید که تحت مدل عضویت سیاسی وستافلین، قلمروهای ملی داخل را باید از قلمروهای خارج تمیز داد یعنی باید "ما" را از "آنها" جدا کرد. با وجود فعالیت‌های اخیر که نشان دهنده کاهش مقیاس ملی به عنوان مقیاس تمایزها است، در ایالات متحده، مقیاس ملی هنوز بوضوح پس از حملات 11 سپتامبر یک نیروی بسیار قدرتمند در تمایز بین "ما" و "آنها" محسوب می‌گردد (و البته به شکل بیهوده و مضخرفانه‌ای تمایز بین "خوب" و "شر" نیز می‌باشد). حقوق شهری برای ایجاد این تمایز یک مقررات مقیاس‌بندی شده و مدرج و کاملاً متفاوت را معرفی می‌کند. "ما" در حقوق شهری کسانی هستند که در شهر ساکن هستند و "آنها" کسانی هستند که در مکان‌های دیگر ساکن می‌باشند. یکی از عناصر نامعلوم این فرمول تعریف «شهر» است. اگر مقیاس-شهری مقیاسی غالب باشد که خارج را از داخل متمایز می‌کند، بنابراین باید پارامترهای آن تعریف‌گردد. نوشتجات و مقالات موجود در باب سیاست‌های مقیاس نشان می‌دهند که مقیاسها (مثلاً مقیاس شهری) از پیش تعیین شده یا بدیهی نیستند بلکه آنها از طریق مبارزات سیاسی به طور اجتماعی ایجاد می‌شوند. بنابراین، برای تعریف جغرافیای جامعه سیاسی که با حقوق شهری تعیین و محدود می‌شود و به منظور تعیین اینکه چه کسی حق برخورداری از حقوق آن را دارد و چه کسی حق ندارد، مقیاس شهری باید از طریق یک فرایند مبارزه تعریف‌شود. لوفور تاحدی به بررسی این موضوع کمک می‌کند. او سرسختانه در مورد چگونگی وجود ابهام در تعریف مبهم "شهر" اقداماتی انجام می‌دهد. به عنوان مثال، به وضوح در موضوع "لس‌آنجلس" بیش از قلمرو قانونی و اختیارات شهرداری درگیر می‌شود.

محدودیت‌های شهر به احتمال زیاد به منطقه شهری توسعه خواهد یافت. اما این محدودیت‌ها تا چه میزان گسترده است؟ آیا ساکنان تیجوانا ساکنان لس‌آنجلس در نظر گرفته می‌شوند؟ با توجه به چه معیارهایی؟ واضح است که مکان‌های منطقه شهری پوگت سوند سیاتل در «سیاتل» گنجانده شده است، اما درباره ونکوور چطور؟ یا پورتلند؟ آیا اینها شهرهای جداگانه‌ای هستند یا همگی بخشی از یک کلانشهر با نام "کاسکادین" در نظر گرفته می‌شوند؟ همچنین آنچه مهم است این است که چه کسانی ممکن است ساکنین "بین‌المللی" نامیده شوند؟ آیا یک فرد می‌تواند در بیش از یک شهر ساکن باشد؟ اگر چنین است، آیا این افراد در هر دو شهر دارای حقوق کامل هستند؟ یا از آنجایی که آنها نسبت به اکثریت کمتر برای سکونت به شکل کامل مورد قضاوت واقع می‌شوند، فقط دارای حقوق جزئی می‌باشند؟ همانند تمام سیاست‌های مقیاس‌بندی، مبارزه برای تعریف مقیاس شهری و ساکنین آن مشروط خواهد بود و تاثیر واقعی آن بر اعطای حقوق و مجوز و تولید فضای شهری قابل تصور نیست. درحالیکه تعریف عضویت سیاسی در یک مقیاس کوچکتر به شهروندان شهرنشین کنترل بیشتری بر فضای شهرشان اعمال می‌نماید، همچنین آنها را تشویق می‌کند تا در جهان سیاسی خود بیشتر منزوی گردند. از سوی دیگر، آنها کاملاً توانمند هستند و این توانمندسازی می‌تواند آنها را وسوسه‌کند تا از مسئولیت‌هایشان در برابر جوامع سیاسی ملی، قاره‌ای یا جهانی عقب‌نشینی بیشتری کنند. چنین پتانسیلی بواسطه انزوا قطعاً این سوال را مطرح خواهد کرد که چگونه حقوق شهروندی، می‌تواند دموکراتیک باشد؟.

### نتیجه‌گیری

نیاز به دموکراسی بیشتر در شهرها آشکار است و تقریباً روشن است که دور جدید بازسازی جهانی این نیاز را حادث کرده است. به نظر می‌رسد توجه روزافزون به حقوق شهری نشان‌دهنده آن چیزی است که می‌تواند راه حل‌های واقعی مشکلات مجوز و اعطای حقوق قانونی در شهرها را ارائه دهد. با اینحال، نوشتجات و مقالات علمی فعلی تنها بخش سطحی این ایده را مورد مطالعه قرار داده‌اند. بررسی عمیق این ایده با شکست مواجه می‌شود و بنابراین بینش بسیار کمی در مورد اینکه آیا و چگونه امکان بسیج برای لغو تهدید رو به رشد به سوی دموکراسی شهری وجود خواهد داشت به ما ارائه می‌دهد.



روابط فعلی: برتری یا تسلط ملی  
حقوق شهری: برتری یا تسلط شهری

Figure 1. Alternative scalar relationships for defining political membership.

شکل 1: روابط مقیاس بندی شده جایگزین در تعریف عضویت سیاسی

تفسیر و استنباط نزدیک از نظریه لوفور نشان می‌دهد که حقوق شهری از دیدگاه او وعده واقعی موجود را به عنوان راهی برای پاسخگویی به مشکل محرومیت شهری ارائه می‌کند. یک منبع مهم از مشکل فعلی، قدرت رو به رشد سرمایه و ناکفایتی در حال گسترش ساختارهای سیاسی لیبرال دموکراتیک بعنوان وسیله‌ای برای بررسی این قدرت است. حقوق شهری لوفور یا همان حقوق در برابر شهر، به طور مستقیم و با ارائه گزینه‌های رادیکال بنابر ساختارهای لیبرال دموکراتیک، در مقابل قدرت سرمایه به مقاومت می‌پردازد. با اینحال، وعده حقوق شهری باید توسط سوالات مهم و غیر قابل پاسخ در مورد نتایج اجتماعی و فضایی حقوق شهری بهبود بیشتری پیدا کند. از آنجایی که این یک معماری سیاسی کامل نیست، اما دری به سوی یک سیاست جدید و مشروط شهری محسوب می‌گردد، بنابراین حقوق شهری را نمی‌توان از قبل ارزیابی کرد بلکه تأثیر آن بر ساختار اجتماعی و فضایی شهرها از طریق سیاستهای پیچیده و مشروط تعیین می‌شود بطوریکه میتوان چنین دریافت که چه چیزی بهتر می‌تواند به عنوان یک سیاست شهری مقیم در نظر گرفته شود.

استدلال ما بر این است که یکی از بخش‌های مهم این سیاست، سیاستی چند بعدی مقیاس‌بندی است. اگرچه نمی‌توانیم آن را به طور کامل در این مقاله تجزیه و تحلیل نماییم و همچنین یک سیاست شهری مقیم متمرکز، یک

سیاست متنوع از هویت و متفاوت خواهد بود. از نظر ما ضعف کلیدی در مفهوم لوفور این است که او ایده خود را از "ساکن یا مقیم" با "طبقه کارگر" در هم می‌آمیزد. او چنین استدلال می‌نماید که حقوق شهری باید توسط یک نیروی اجتماعی تحقق یابد که "دگرگونی رادیکالی" را در جامعه موجب می‌شود (1996، ص 156) و این که « فقط طبقه کارگر می‌تواند نماینده، متصدی اجتماعی یا حمایتگر این نیروی اجتماعی باشد» (1996، ص 158). اگر تصور شود که ساکنان اساساً برابر با طبقه کارگر هستند، آنگاه وظیفه آنها به مقاومت در برابر ضد سرمایه‌داری تقلیل می‌یابد. آنها باید بجای به چالش کشیدن به عنوان مثال، شهر نژادپرستانه، شهر پدرسالارانه یا شهر دگرخواه جنسی که همه آنها در زندگی روزمره خود با آن مواجه هستند، شهر سرمایه‌داری را به چالش بکشند. اما این دقیقاً قدرت تحلیلی و سیاسی ایده سکونت است که تعریف تابعیت سیاسی را برای دربرگیری بازه‌ای از هویت‌ها و منافع سیاسی مختلف پیش روی ما باز می‌کند. بنابراین، طبقه و نژاد و جنسیت و تمایلات جنسی یک فرد برای زندگی در شهر اساسی محسوب می‌شوند. مبارزات ساکنین در برابر انزوا و کم‌توجهی، مبارزه علیه مجموعه‌ای از ساختارهای اجتماعی و فضایی است که سرمایه‌داری تنها یکی از آنها است. مفهوم ساکن یا مقیم به یک طبقه اجتماعی منفرد محدود نمی‌شود بلکه می‌تواند تمامی این هویت‌ها و منافع متنوع را در هم آمیزد زیرا با تجربه روزمره در فضای زنده تعریف شده است. به طور واضح تحقیقات بیشتری لازم است تا چگونگی ارتباط میان سیاست هویت و تفاوت با سیاست شهری مقیم را بهتر درک نماییم.

بنابراین دستورکاری که ساکنان دنبال خواهند کرد، قابل پیش‌بینی نیست؛ بلکه باید از طریق یک سیاست پیچیده شامل مقیاس، هویت و تفاوت در میان مبارزات دیگر مورد مذاکره قرارگیرد. حق مشارکت به معنای آن است که ساکنان در تصمیمی که فضای شهری را تولید می‌کند نقش مهم و مرکزی ایفا خواهند کرد. آنچه که ساکنان با این قدرت تصمیم‌گیری انجام خواهند داد هنوز مشخص نیست. آنها ممکن است تولید فضای شهری را برای تامین نیازهای ساکنان دنبال کنند، اما نوع این نیازها از طریق مذاکره و مبارزه سیاسی تعیین می‌گردد. اگرچه ممکن است ساکنان ارزش استفاده از فضای شهری را پیگیری کنند، اما ممکن است لزوماً دنبال تعبیر مارکسیستی از ارزش استفاده در مقایسه با ارزش مبادله نباشند بلکه در عوض ممکن است به تفکر در خصوص تصاحب یا تملک بعنوان

حقوقی برای زنان برای دسترسی برابر و گردش ایمن در فضای شهری پردازند. آنها ممکن است مانع تمرکز فضایی ساکنان غیر سفید در مناطق غیر سرمایه‌گذاری اقتصادی شوند. آنها ممکن است فضای شهری را برای مقاومت در برابر حاشیه نشینی و انزوای همجنسگرایان زن و مرد تولیدکنند. به احتمال زیاد آنها ترکیبی پیچیده از اینها و دیگر پروژه‌های سیاسی را دنبال خواهند کرد. از آنجا که طیف وسیعی از هویت‌های سیاسی، ساکنان شهری را تعریف می‌کنند بنابراین طیف وسیعی از منافع سیاسی وجود دارد که به تحریک وظایف آنها می‌پردازد. نتیجه این کار احتمالاً دنبال کردن جغرافیای شهری ناهمگن و ترکیبی است که همه آنها با اینحال، در یک شهر ایجاد شده برای تامین نیازهای پیچیده و چندگانه ساکنین شهری وجه اشتراک دارند.

اگرچه حقوق شهری این سیاست را ممکن می‌سازد، اما نتیجه نامعلوم آن به دموکراسی شهری بزرگتر یا شکل‌های جدید سلطه سیاسی منجر خواهد شد. این عدم قطعیت و پتانسیل برای نتایج نامطلوب در بسیاری از مقالات علمی مربوط به حقوق شهری به دلیل یک پیش‌فرض فراگیر و غیرانتقادی مبنی بر مثبت بودن ذاتی حقوق است که بدون مباحثه مورد قبول واقع شده است. مقصود این است که به واسطه این مقاله با ایجاد یک مشارکت انتقادی پایدار با حقوق شهری می‌توان از این فرض فراتر رفت. اما ارائه این مقاله در جهت استنباط و تفسیر ایده لوفور کافی نیست و حقوق لوفوری هم تنها به شکل ایده‌ای برای شهر شکل نگرفته است. بنابراین، حقوق شهری قطعاً به تنهایی برای ایجاد یک دموکراسی رادیکال‌تر و فقط شهری کافی نیستند. بعنوان مثال، تعصب طبقاتی لوفور، بدین معنی است که دیدگاه‌های دیگر برای ایجاد یک دیدگاه کامل‌تر نسبت به دموکراسی شهری مورد نیاز هستند. تحقیقات بیشتر برای فهمیدن اینکه چگونه لوفور با دیدگاه‌های دیگر از دموکراسی رادیکال و شهروندی مانند مواردی از آریس ماریون، یانگ، نانسی فریزر، شانتال موف، و نیرا یوال دیویس در میان بقیه افراد می‌تواند ارتباط برقرار کرده و ترکیب شود، مورد نیاز است. این دیدگاه‌ها، بواسطه سهمشان، تمایل به لغو و نادیده گرفتن چشم انداز عمیق جغرافیایی لوفور دارند و بنابراین به نظر می‌رسد پتانسیل زیادی در ترکیب دیدگاه‌های مختلف وجود دارد. امید ما بر این است که این مقاله بتواند به عنوان یک نقطه شروع برای بحث‌های مداوم و صریح‌تر در مورد این مسئله کمک‌رسان باشد که

چه حقوقی باید حقوق شهری باید در نظر گرفته شوند و اینکه چه چیزی ممکن است در دموکراسی شهری بیشتر مشارکت و همکاری داشته باشد.

### یادداشت‌ها

بیان این مسئله نیز حائز اهمیت می‌باشد که حقوق شهری را به عنوان تنها یا بهترین استراتژی برای تجدید دموکراسی شهری ارائه نماییم. هدف این مقاله ارزیابی انتقادی حقوق شهری در برابر دیگر رویکردها به سوی دموکراسی رادیکال نیست، بلکه بررسی حقوق شهری بعنوان یک گزینه رادیکال دموکراتیک مورد توجه اما توسعه نیافته در بعد جغرافیایی می‌باشد.

بعنوان مثال، در جاهای دیگر با سوالاتی درخصوص چگونگی تفسیر و بیان حق شهروندی باتوجه به تغییر فرمهای شهروندی (پورسل، زیر چاپ) روبروی می‌شویم.

تفسیر و استنباط ما از دیدگاه لوفور هم به فرانسه و هم به انگلیسی است. البته به زبان انگلیسی بیشتر از زبان فرانسه تکیه دارد. در دیدگاه لوفور (1996) یک ترجمه کامل از *Le droit à la ville* و یک ترجمه از بیشتر بخشهای *Espace et politique* وجود دارد. البته درجایی که فرانسوی ترجمه نشده است، به طور کامل بر فرانسوی بودن آن تاکید داشته‌ایم.

## References

- Agnew J., 1997: The dramaturgy of horizons: geographical scale in the 'Reconstruction of Italy' by the new Italian political parties, 1992–95. *Political Geography* **16**: 99–121.
- Amin A., 1994: Post-Fordism: models, fantasies and phantoms of transition. In: Amin A. (ed.), *Post-Fordism*, pp. 1–39. Blackwell, Oxford.
- Brenner N., 1999: Globalisation as reterritorialization: The re-scaling of urban governance in the European Union. *Urban Studies* **36**: 431–451.
- Brenner N., 2001: The limits to scale? Methodological reflections on scalar structuration. *Progress in Human Geography* **25**: 591–614.
- Brodie J., 2000: Imagining democratic urban citizenship. In: Isin E. (ed.), *Democracy, citizenship and the global city*, pp. 110–128. Routledge, New York.
- Buroni T., 1998: A case for the right to habitat. Paper presented at a conference on Seminar on urban poverty, Rio de Janeiro, May.
- Capron G., 2002: Accessibility for 'modern urban public spaces' in Latin-American cities: Physical appearances and socio-spatial pertainencies. Paper presented at a conference on Rights to the city, Rome, May.
- Castells M., 1977: *The urban question: a Marxist approach*. The MIT Press, Cambridge, MA.
- Cities for human rights, 1998: Conference in Barcelona. October.
- City and Shelter *et al.* (no date) The European charter for women in the city. Commission of the European Union (Equal Opportunities Unit), Brussels.
- Daniel C., 2001: Participatory urban governance: The experience of Santo Andre. *United Nations Chronicle Online* **38**.
- Dikec M., 2001: Justice and the spatial imagination. *Environment and Planning A* **33**: 1785–1805.
- Falk R., 2000: The decline of citizenship in an era of globalization. *Citizenship Studies* **4**: 5–18.
- Fraser N., 1997: *Justus interruptus: critical reflections on the post-socialist condition*. Routledge, New York.
- Friedmann J., 1995: The Right to the City. *Society and Nature* **1**: 71–84.
- Goodwin M. and Painter J., 1996: Local governance, the crises of Fordism and the changing geographies of regulation. *Transactions of the Institute of British Geographers* **21**: 635–648.
- Grant Building Tenants Association, 2001 Grant building saved (for the moment)! Grant Building Tenants Association, San Francisco.
- Harvey D., 1981: The urban process under capitalism: a framework for analysis. In: Dear M. and Scott A. (eds), *Urbanization and urban planning in capitalist society*, pp. 91–122. Methuen, New York.
- Harvey D., 1989: From managerialism to entrepreneurialism: the transformation of urban governance in late capitalism. *Geografiska Annaler* **71B**: 3–17.
- Hay C. and Jessop, B., 1995: Introduction: local political economy, regulation and governance. *Economy and Society* **24**: 303–306.
- Held D., 1995: *Democracy and the global order*. Polity, Cambridge.
- Hettne B., 2000: The fate of citizenship in post-Westphalia. *Citizenship Studies* **4**: 35–46.



- Fraser N., 1997: *Justus interruptus: critical reflections on the post-socialist condition*. Routledge, New York.
- Friedmann J., 1995: The Right to the City. *Society and Nature* 1: 71–84.
- Goodwin M. and Painter J., 1996: Local governance, the crises of Fordism and the changing geographies of regulation. *Transactions of the Institute of British Geographers* 21: 635–648.
- Grant Building Tenants Association, 2001 Grant building saved (for the moment)! Grant Building Tenants Association, San Francisco.
- Harvey D., 1981: The urban process under capitalism: a framework for analysis. In: Dear M. and Scott A. (eds), *Urbanization and urban planning in capitalist society*, pp. 91–122. Methuen, New York.
- Harvey D., 1989: From managerialism to entrepreneurialism: the transformation of urban governance in late capitalism. *Geografiska Annaler* 71B: 3–17.
- Hay C. and Jessop, B., 1995: Introduction: local political economy, regulation and governance. *Economy and Society* 24: 303–306.
- Held D., 1995: *Democracy and the global order*. Polity, Cambridge.
- Hettne B., 2000: The fate of citizenship in post-Westphalia. *Citizenship Studies* 4: 35–46.
- Hoggett P., 1987: A farewell to mass production? Decentralization as an emergent private and public sector paradigm. In: Hoggett P. and Hambleton R. (eds), *Decentralization and democracy: localizing public services*. School for Advanced Urban Studies, Bristol.
- Holston J., 1999: Spaces of insurgent citizenship. In: Holston J. (ed.), *Cities and citizenship*, pp. 155–173. Duke University Press, Durham.
- Holston J. and Appadurai A., 1999: Introduction: cities and citizenship. In: Holston J. (ed.), *Cities and citizenship*, pp. 1–20. Duke University Press, Durham.
- Isin E., 1996: Global city-regions and citizenship. In: Keil R., Wekerle G. et al. (eds), *Local places in the age of the global city*, pp. 21–36. Black Rose Books, New York.
- Isin E., 2000: Introduction: democracy, citizenship and the city. In: Isin E. (ed.), *Democracy, citizenship and the global city*, pp. 1–21. Routledge, New York.
- Isin E. and Wood P., 1999: *Citizenship & identity*. Sage, Thousand Oaks.
- Jelin E., 2000: Towards a global environmental citizenship? *Citizenship Studies* 4: 47–64.
- Jessop B., 1997: A neo-Gramscian approach to the regulation of urban regimes: accumulation strategies, hegemonic projects, and governance. In: Lauria M. (ed.), *Reconstructing urban regime theory: regulating urban politics in a global economy*, pp. 51–73. Sage, Thousand Oaks.
- Jones M., 1999: *New institutional spaces: training and enterprise councils and the remaking of economic governance*. Jessica Kingsley, London.
- Keil R., 1998: *Los Angeles: globalization, urbanization, and social struggles*. John Wiley & Sons, New York.
- Kofman E. and Lebas E., 1996: Lost in transposition: Time, space, and the city. In: Kofman E. and Lebas E. (eds), *Writings on cities*, pp. 3–60. Blackwell, Cambridge, MA.
- Krasner S., 2000: Compromising Westphalia. In: Held D. and McGrew A. (eds), *The global transformations reader : An introduction to the globalization debate*, Polity Press, Malden, MA.
- Krumholz N., 1999: Equitable approaches to local economic development. *Policy Studies Journal* 27: 83–95.
- Lamb M., 2002: Vernacular Practice and the Emergence of Policy: An Analysis of Trespassing on a Brooklyn Golf Course. Paper presented at a conference on Rights to the city, Rome, May.

- Lefebvre H., 1968: *Le droit à la ville*. Anthropos, Paris.
- Lefebvre H., 1973: *Espace et politique*. Anthropos, Paris.
- Lefebvre H., 1991: *The production of space*. Blackwell, Oxford.
- Lefebvre H., 1996: *Writings on cities*. Blackwell, Cambridge, MA.
- Leitner H., 1990: Cities in pursuit of economic growth: the local state as entrepreneur. *Political Geography* 9: 146–170.
- Linklater A., 1998: Cosmopolitan citizenship. *Citizenship Studies* 2: 23–41.
- MacLeod G. and Goodwin M., 1999: Space, scale and state strategy: Rethinking urban and regional governance. *Progress in Human Geography* 23: 503–527.
- Marston S., 2000: The social construction of scale. *Progress in Human Geography* 24: 219–242.
- Mitchell D. and Staeheli L., 2002: Clean and safe? Redevelopment and homelessness in San Diego CA. Paper presented at a conference on Rights to the city, Rome, May.
- Mouffe C., 1992: *Dimensions of radical democracy: pluralism, citizenship, community*. Verso, London.
- Olds K., 1998: Urban Mega-Events, Evictions and Housing Rights: The Canadian Case. *Current Issues in Tourism* 1: 2–46.
- Ong A., 1999: *Flexible citizenship: the cultural logics of transnationality*. Duke University Press, Durham.
- Painter J., 1995: Regulation theory, post-Fordism, and urban politics. In: Judge D., Stoker G. et al. (eds), *Theories of urban politics*, pp. 276–296. Sage, Thousand Oaks.
- Painter J. and Goodwin M., 1995: Local governance and concrete research: investigating the uneven development of regulation. *Economy and Society* 24: 334–356.
- Payne T. and Skelcher C., 1997: Explaining less accountability: The growth of local quangos. *Public Administration* 75: 207–224.
- Peck J., 1998: Geographies of governance: TECs and the neo-liberalisation of 'local interests'. *Space & Polity* 2: 5–31.
- Peck J. and Jones M., 1995: Training and enterprise councils: Schumpeterian workfare state, or what? *Environment & Planning A* 27: 1361–1396.
- Pulido L., 2000: Rethinking environmental racism: White privilege and urban development in Southern California. *Annals of the Association of American Geographers* 90: 12–40.
- Purcell M., 2003: Citizenship and the right to the global city: reimagining the capitalist world order. *International Journal of Urban and Regional Research* 27 (3): 564–90.
- Rights to the city: citizenship, democracy and cities in a global age. An international symposium, 1998: Conference in York University, Toronto, Canada, June.
- Rights to the city, 2002: Conference in Rome, Italy, May.
- Rocco R., 1998: Citizenship, culture and community. In: Flores W. and Benmayor R. (eds), *Latino cultural citizenship: claiming identity, space, and rights*, pp. 97–123. Beacon Press, Boston.
- Salmon S., 2001: The right to the city? Globalism, citizenship, and the struggle over urban space. Paper presented at a conference on 97th Annual Meetings of the Association of American Geographers, New York, February.
- Sandercock L., 1998: The death of modernist planning: radical praxis for a postmodern age. In: Friedmann J. and Douglass M. (eds), *Cities for citizens: planning and the rise of civil society in a global age*, pp. 163–184. John Wiley & Sons, New York.
- Sassen S., 2000: The global city: strategic site/new frontier. In: Isin E. (ed.), *Democracy, citizenship and the global city*, pp. 48–61. Routledge, New York.
- Smith N., 1993: Homeless/global: scaling places. In: Bird J. (ed.), *Mapping the futures: local cultures global change*. Routledge, New York.
- Smith N., 1995: Remaking scale: Competition and cooperation in pre-national and postnational Europe. In: Eskelinen H. and Snickars F. (eds), *Competitive European peripheries*, Springer Verlag, Berlin.
- Soja E., 1996: *Thirdspace: journeys to Los Angeles and other real-and-imagined places*. Blackwell, Cambridge, MA.
- Soja E., 2000: *Postmetropolis*. Blackwell, Malden, MA.
- Soysal Y., 1999: Toward a postnational model of citizenship. In: Shafir G. (ed.), *The citizenship debates*, pp. 189–217. University of Minnesota Press, Minneapolis.
- Staeheli L., Kodras J. and Flint C., (eds), 1997: *State devolution in America: implications for a diverse society*. Thousand Oaks, Sage.
- Swyngedouw E., 1996: Reconstructing citizenship, the re-scaling of the state and the new authoritarianism: Closing the Belgian mines. *Urban Studies* 33: 1499–1521.
- Swyngedouw E., 2000: Authoritarian governance, power, and the politics of rescaling. *Environment and Planning D: Society and Space* 18: 63–76.
- Tickell A. and Peck J., 1996: The return of the Manchester men: men's words and men's deeds in the remaking of the local state. *Transactions of the Institute of British Geographers* 21: 595–616.
- United Nations Center for Human Settlements, 2001: Policy dialogue series: Number 1 women and urban governance. UNCHS (Habitat), New York.
- Walzer N. and York L., 1998: Public-private partnerships in U.S. cities. In: Walzer N. and Jacobs B. (eds), *Public-private partnerships for local economic development*, Praeger, Westport, CT.
- Ward K., 2000: A critique in search of a corpus: re-visiting governance and re-interpreting urban politics. *Transactions of the Institute of British Geographers* 25: 169–185.
- Worldwide Conference on the Right to Cities free from discrimination and inequality, 2002: Conference in Porto Alegre, Brazil, February.
- Young I., 1990: *Justice and the politics of difference*. Princeton University Press, Princeton.
- Yuval-Davis N., 1997: Women, citizenship and difference. *Feminist Review* 57: 4–28.
- Yuval-Davis N., 1999: 'The multi-layered citizen': citizenship at the age of 'glocalization'. *International Feminist Journal of Politics* 1: 119–136.